

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ناسور – کابل - افغانستان

۰۸ نومبر ۲۰۱۱

شلاق به دست اجیر دیروز ، جلا گستاخ امروز

خبرگزاری المان

والی ولایت غزنی گفته است که طالبان به اجازه و تقاضای او، دو فیر راکت را به داخل شهر غزنی شلیک کرده اند. او افزود که این افراد طالبان «رفقای» می باشند و برای جلب آنها در روند صلح، این کار را کرده است.

خبرچنان با شگرد روزنامه نگاری نگاشته شده بود که خواننده را به شتاب وادار می کرد برای توضیح بیشتر به کنکاش بپردازد و به اصطلاح ته و توی قضیه را در آرد که چه خبر است.

و اما توضیح درد انگیز این خبر چنان تفسیری مهوعی از جنس وقاحت و دیده درائی را به نمایه می گذارد که بی آن که نویسنده بخواهد با چاشنی کلمات و ترفند های معمول جالب سازی خبر آن را بنگارد، خواننده نمی تواند وحشت آنچه را که می خواند با ناباوری و انزجارش بروز ندهد .

وای که بر ملت به گروگان گرفته شده افغانستان چه جفائی است که روا می دارند

مردی به نام اکبر موسی زاده والی غزنی در یک توجیه ردیلانه و بیشرمانه که گویا به اذن و گوشه چشم و ابرو، این بی حیای سپید چشم می خواهد بگوید طالبان زیر فشار قومندان هایشان برای خوش شدن و راضی شدنشان نیاز به فیر دو مرمی راکت به شهر غزنه باستان را به دست آوردند و این گستاخ خون آشام که شاید خودش را مالک جسم و جان مردم پنداشته و وارث بلامنازعه این بلاد باستانی نیز پنداشته، چنین یک دنائتی را مرتکب گردیده و با کمال بیشرمی ماست مالی اش هم می کند.

حقا که دار و دسته مسند نشسته امروز کابل، همچو حکام جبار تاریخ نا آموخته از پند روزگار بر بریدن و دریدن و بستن میان بسته اند و توجیه این بی کمر بودن شان را نیز شاید رضای حق و توجیه صلح طالبانه نیز دهند و دریغ از این یغماگران قاتل و حیوان صفتان انسان چهره.

نفرین بر این تکیه زدگان کرسی های سیاست که تک صدائی نیز حتی برای سرزنش این یاوه سرائی بلند نشد.

شهر خاموش غزنه که بارها سینه اش را شگافتند و خون فرزندانش را بر زمین ریختند بار دیگر شاهد قدم های مرد وحشی و بی لگامی است که سیاست سیاه امروزی وی را در مسند ولایتش جا داده و طالبان راکت به دست را رفقایش می خواند و راکتی که می تواند قلب های شهروندان این بلاد را برای همیشه ایستا کند و یا توده ای گلین سقف یک خانه ای را ویران کند، به شهر خوشامد می گوید.

چون بادارش برایش علامت سبز داده که بادر بزرگتر این را می خواهد و این پشمینه رخان بی قلب و دستار به سرهای بی خاصیت چونان ضحاک مار به دوش خون می نوشند و پایکوبی می دارند .

کجاست کاوه آهنگر که پتکش را برفرق این بزدلان چنان محکم فرو آورد که دیگر هیچ اجیر اجنبی پرست و بی وجدان خیال بلاد خونین ما را نکند در معامله خدمت بدن کودکان مان را دره ای ترازوی منافع خودی نسازد.

غزنه زخمیست غزنه اسیر است غزنه ای که قرار است به سوی جشن پایتخت جهان اسلام بار دیگر معرفی گردد در دست خون بسته جلادی نفس می کشد که [آخورش] را با آب بی غیرتی و دون همتی در هم آمیخته اند.

غزنه پرشکوه بر زخم چرکین دلش چشم دوخته و با کفر فگار و با هریوای گریان و بامیان فرو ریخته در ماتم هرزه گران در مانده است.

تن برهنه سرزمین ما را که داغ تالان عرب و شییبانی و تثار و مغول را با خود داشت کنون روسپی سارانه در قدم های دیوبندی ها و جماعتی ها ارزانی کرده اند .

ای اشک برو که شوری ات در مقام شوربختی ما هیچ است.

ای آه مباح که سوزت از خاکستر سوختگان ما کمرنگ تر است.

فریاد، خموش که چندان رسا نخواهی گشت تا از ناله کودک میهنم بلند تر گردی.

در هیچ کسی و غم آغوشی ما حرفی برای گفتن نمانده .

تنها شام آذان که فضای خاکستری کابل به سوی شب دیجور می رود و سرم را از میان قفسه های خاک خورده کتاب هایم بیرون آورده به دور دست ها خیره می گردم تشابه وحشت کوتاه قلفی ها، روغن داغ ها و شکنجه های نگاشته شده این سرزمین را که از غبار تاریخ پیش چشم می آید با واقعات عینی دوره های اختناق عجین شده "سیاه و سرخ" و بعد ها و امروز ها چنان مرا در هم می پیچد که کرختی دست دژخیم را روی گلویم احساس می کنم و تلخی آب دهنم را قورت می دهم؛ می دانم گاهی که سرم را برای خفتن روی بالش می گذارم ، سر های دیگری است که با شحنه و عسس بق بق می خندند و زردی دندان هایشان را به هم نشان می دهند.

اول عید

کابل افغانستان